

شعراى افغانستان

بقلم سرور خان گويا

(۸)

در عهد غزنويان

ابو المظفر پنجشيري . محمد عوفي در جلد ثانی باب الالباب در فصل شعراى آل سبکتگین اسم او را بسياق ذیل : ابوالمظفر مکی ابن ابراهيم ابن علی الپنجهری (پنجشيري) نوشته ، و او را یکی از امثال و اعیان جهان میداند . از سه سطرى که عوفي در حق این شاعر نگاشته معلوم می شود که در عهد غزنويان و دولت محمودیان معروفیت تامی داشته و ذکر جمیل او بقول عوفي در تواریخ مسطور و بر زبان افاضل مذکور بوده است زیاده ازین چیزی در باره او بدست نیامد .

نونه سخن :

لبس خسته زوهم بوس هر کس توب دیدی زوهم بوس خسته
پرورده بلخی :

اسم او بقرار گفته عوفي . ابو محمد عبدالله ابن محمد المروف پرورده بلخی است که از معارف ریف بلخ و صدور خراسان بوده و در نوبت دولت آل ناصر بتعم روزگار گذرانیده تاریخ تولد و وفات و غیره عوارض زندگانی او چندان روشن نیست و تذکره های موجوده فارسی اضافه تر ازین چیزی در باره او نشان نداده اند . ما برای اینکه تا اندازه ممکن هم اگر بتوانیم شعراى حقیقی و تاریخی افغانستان را در يك محل احصا و ضبط نماییم همین قدر نیز اکتفا نموده و برای کسانی که در آینده بخوانند تذکره مفصل و مبسوطی از شعراى افغانستان تهیه نمایند اقلا يك ماخذ كورچك و یا يك اسمی از شعراى وطن قبل برای آنها ارائه کرده باشیم بهر حال از اشعار او چیزی در میان نیست و فقط پنج بیت او را عوفي در تذکره خود ضبط کرده است .

عمادى غزنوى :

عوفي او را استاد لائمه عمادالدین لغزنوي نوشته و دیوانی هم بنام او نسبت میدهد

از نگارش عوفى معلوم ميشود كه در زمرة مدارك و ماخذ خویش ديوان عمادى غزنوى را در دست داشته زيرا عبارت ذيل در شرح حال عمادى موييد مدعاى ماست : (ديوان اشعار او ديده را نور افزايد و دل بسته را بمطالعة آن بگشايد اشعار او عذب و دل آويز و ساييس و طرب انگيز است) ولي هدايت طبرستانى اسم دو عمادى را در تذكرة مبسوط و جامع خود قيد كرده است كه يكي آن عماد زوزنى و ديگرى عمادى شهريارى است كه گوياء همين عمادى غزنوى باشد ولي صاحب مجمع الفصحا در شرح حال اين دو عمادى متردد بوده و حقايق احوال ايشان را از دست داده است . چنانچه در شرح حال عمادى شهريارى مى نويسد : (اسمش عماد الدين و مداح عماد الدوله ديلى بوده بهضى نوشته اند كه غزنوى است و بعضى آنرا پسر مختاوى دانند و در باب عمادى اقوال مختلف بسيار است) و بعضى اشعارى هم كه از عمادى شهريارى در تذكرة خود ضبط كرده است همان اشعارى است كه در باب بنام عماد الدين غزنوى درج است و عمادى زوزنى از معاصرين سلاجقه و بقول دولت شاه سمرقندى از ارشاد يا فتگان امام محمد غزاليست و تا اندازة شرح حال روشن و شخصيت برجسته اى دارد و در تذكرة دولت شاه و حبيب السير ذكر او مرقوم افتاده است . على اى حال عمادى غزنوى از شعراى معروف زمان خویش و بقول عوفى استاد شعراى عصر و مقتداى فضلاى دهر بوده و در صورتى كه پسر مختارى و شاگرد و مداح حسن غزنوى بوده باشد از شعراى دوره غزنويان و شاهانيكه در او اخير مدوح پدر واقع گشته اند لامحاله مدوح پسر نيز بوده اند تاريخ وفات او معلوم نشده است زنگنه

نونه اشعار :

گنبد مشكين شدت چرخ زبوي هار	غالبه پيوند گشت باد ز رخسار يار
جدول تقديم باغ كرد هوا پر نقط	فلسه زرين گل كرد صبا بر كنار
زاتش لاله شمال سوخت بحر گه بخور	قرصه خورشيد را خلخله كرد از بخار
دى بتناى دوست خيمه يياغى زدم	تا بكف آرم گلى از رخ او ياد كار
پيش شكوفه شدم ريختن آغاز كرد	گفتمش اين چيست گفت قاعده روز كار
ياسمن اندر عرق راند بر آهنگ او	گفتم مشتاب گفت قافله بر بست بار
سبزه ميان سرشك موج نماينده بود	گفتم در ياست گفت چون غم توبى كنار

لاله پدیدار شد رنگت قبا چون عقیق
گفتم چونست گفت ریخته انتظار
رگس چون چشم دوست غمزه بمن برگماشت
گفتم ز نهار گفت شرط بود زینهار
بلبل رنگین سخن راند بر آهنگ او
گفتم مقصود گفت یافتن غمگسار
گل زهر طرز گفت چیست بدامن ترا
گفتم ز راست گفت نیست بدین اختصار
بو اله جب آمد بچشم شکل بنفشه مرا
گفتم این چیست گفت حلقه زلف نگار

گر درخ شنبلید داشت نسیم از بهشت
گفتم مشکست گفت خاک در شهر یار

روحانی غزنوی یا سمرقندی :

عوفی اسم او را بسیاق ذیل الاجل الا فضل تاج الحکما عطارد الثانی ابوبکر بن محمد بن علی الروحانی نگاشته . شعر او را راحت نفس صباح ولذت صبح دانسته است و از شش قصیده او بعضی ابیات آن را بطور انتخاب بایک قطعه اشعاری که از زبان سلطان بین الدوله بهرام شاه گفته در تذکره خود ضبط کرده است . صاحب مجمع الفصحا در اسم او با عوفی اختلافی ندا رد و فقط فقره های ذیل را اضافه کرده نوشته است (در غزنه و بخارا نشوونما کرده شاگرد رشیدی سمرقندی معروف بارشدیست در زمان سلطان بهرام شاه غزنوی (۵۰۲ . ۵۴۷) بعرضه وجود آمده و شاعری کرده و مداحی دیگر سلاطین نیز نموده) درات شاه سمرقندی هم او را شاگرد رشیدی میدانند ولی صاحب آتشکده اشتباه نموده او را از شاگردان رشید و طواط بلخی و مداح سلطان محمد خوارزم شاه دانسته است . تاریخ تولد و وفات او معلوم نشد اشعار او از همه پیش در جلد دوم باب الالباب عوفی مرقوم افناده قطعه ذیل او را ارباب تذکره از قطعات بسیار بلند و غرای زبان فارسی میدانند .

مرد آزاده بگیتی نکند میل دو کار
تا همه عمر ز آفت سلامت باشد
زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند
وام نستاند اگر وعده قیامت باشد
نمونه اشعار :

ای ماه روی خوب تو بستان دیگر است
چاک از فراق روی چو خورشیدت ای پسر
مارا لب تو چشمه حیوان دیگر است
چون صبح صد هزار کریان دیگر است



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی



عبدالصمد مدیر تفریقات وزارت خارجه وسایر اعضای اداری مدیریت تفریقات

چشم بد از تو دور که در چشم روزگار
سوی تو همچو کوی روان آمدم بسر
از عکس چهره تو کلستان دیگر است
خورشید هم ز عشق تو بی صبر شد از آنکه
از بهر آنکه زلف تو چو گان دیگر است
بر تو ز سایه تو ننگه بان دیگر است
در کفر آن دو زلف تو ایمان دیگر است
یارب چه طالع است که هر ساعتی مرا

مسعود النوکی :

عوفی اسم او را سعد الدین و لقب او را مخنّار الشعراء نوشته است مسعود از شعراي دربار غزنویان و اختصاصی بسالطان بهرام شاه غزنوی داشته است و دو قصیده که در لباب بنام این شاعر ضبط افتاده هر دو ي آن در مدح سالطان بهرام شاه و در مخلص قصیده اول اسم شاه ممدوح را صریح و واضح یاد کرده است تا ریخ تولد و وفات او معلوم نند .
نمونه اشعار :

ماه اگر نظاره آن شمع خوبان ایستد
دل ز چوگان دو زلفش زان نیا ساید که گوی
چون شود پیدار خورش از شرم پنهان ایستد
کم بود ما کن که پیش زخم چو گان ایستد
در چمن چون پیش لاله سرو بوستان ایستد
مشک گل ریزان نشیند بوسه ریزان ایستد
مشتري گریش آن خورشید خوبان ایستد
تا که کرد آید که در چاه زنجدان ایستد
بندۀ باشد که پیش تخت سالطان ایستد
سراجی خراسانی :

اسم او جمال الدین محمد ابن علی ملقب به فخر الشعراء و متخلص بسراجی است و اشعار یکی از زمانده معلوم میشود که شاعر توانا و مقتدر بوده و نزد همگان معروفیت تامی داشته است . سراجی بگفته عوفی و صاحب مجمع از بار یافتگان سراج الدوله خسرو ملك ۵۴۷ هـ که شاهزاده همین سالطان از سلاطین غزنویست بوده و در حضرت او تقرب زیادی داشته است و کمان میرد تخلص او که سراجیت نیز منسوب بنام آن سالطان که معروف بسراج الدوله است بوده باشد

و دو قصیده که بنام این شاعر در لباب موجود است هر دو در مدح و توصیف سراج الدوله خسرو ملک است تاریخ تولد و وفات او معلوم نشد.
نمونه اشعار:

(شب)

چون خواست روی خویش نمود از حجاب شب
سیرغ آفتاب چو افتاد در غروب
با لشکر نجوم بر آمد زبا خستر
گوئی که عرض کردمی بهر جنگ روز
ز انسان جهان گرفت که گوئی فلک مگر
گیتی که گشته بود ز عمر دراز پیر
آفاق تیره گشته و از تیرگی درو
کوتاه کرده صبر مرا سخت فراق
بودم بدان امید که خورشید وصل را
بر من گذشته بی لب شیرین یا ر تلخ
ابی الفتح هر وی ؛

اسم و کنیه او بگفته عوفی : ضیاء الدین عبدالرزاق ابن ابی الفتح هر ویست . در علم لغت و فن طب مهارتی بسزا داشته و روزگار زندگانی را در دربار خسرو ملک سلطان غزنوی بسر برده و در حضرت او منزلت نیکو و مقام محترمی داشته است و رساله جلالیه که در تفسیر نوروز است از منظومات اوست عوفی مینویسد که در نوبت سلطان شهید معزالدین و الدین نیز محترم مانده و بواسطه فضل و هنر مراعات خاطر او میگردد چهار قصیده غزلی او در لباب مرقوم است که یکی آن بنام سلطان محمد ابن سام و دیگری در مدح سلطان خسرو ملک و سوم آن در ردیف آستین که بقول عوفی تا حال هیچ شاعری نظیر آنرا نپاورده است ؛ زیاده ازین چیزی در باره او بدست نیامد .

نمونه اشعار:

شاه فلك ز تخت شرف بار میدهد
سروان چو سروان حشم صف همی کشند
تا بر سر غروس چمن در فشان کنند
هر گوهر نفیس که در کان نهاده بود
کلبن حکایت از بت کشمیر می کند
کردون لاجوردی از خاک نیل رنگ
قارون شدست باغ پس از نیستی از انک
یا قوت آبدار گرامی همی شود
بلبل بیاد مجلس تومی خورد بصبح
از بهر گوش و کردن ایام دولت

خسروی:

اسم و کنیه او بقرار نوشته عوفی: شیخ العمید جمال الدین ابو بکر ابن المساعد ولقب او فخر الشعرا است. و خسروی که تخلص او ست شاید منسوب بنام خسرو ملک باشد زیرا خسروی از شعراي مقرب و معزز زمان خسرو ملک است و بقول عوفی: در دولت خسرو ملک اقبالها دیده و ایام سلطنت سلطان معزالدین و الدین را نیز دریافته و مورد الطاف شاهی گردیده است و قصیده نیز در مدح آن سلطان شهید سروده و در لباب بایک قصیده و دو غزل دیگر او درج است.

نمونه اشعار:

تا چند پیش تیر غمت دل سپر کنیم
از بیم ناوک مژه و تیر غمزه ات
هر ساعتی ز موج فراق به بحر غم
که از هوای لعل تو از دیده در کشیم
سوگندها خوریم که بودیم در بهشت
از فرماه روی تو چون بدر شد هلال

در عشق نام خویش بگیتی سمر کنیم
گاهی کان ز بهشت که از دل سپر کنیم
خانه ز آب دیده بسان شمر کنیم
که بر امید سم تو از چهره زر کنیم
چون در میان کوی تو جاننا گذر کنیم
تا وصف روی خوب ترا با قر کنیم